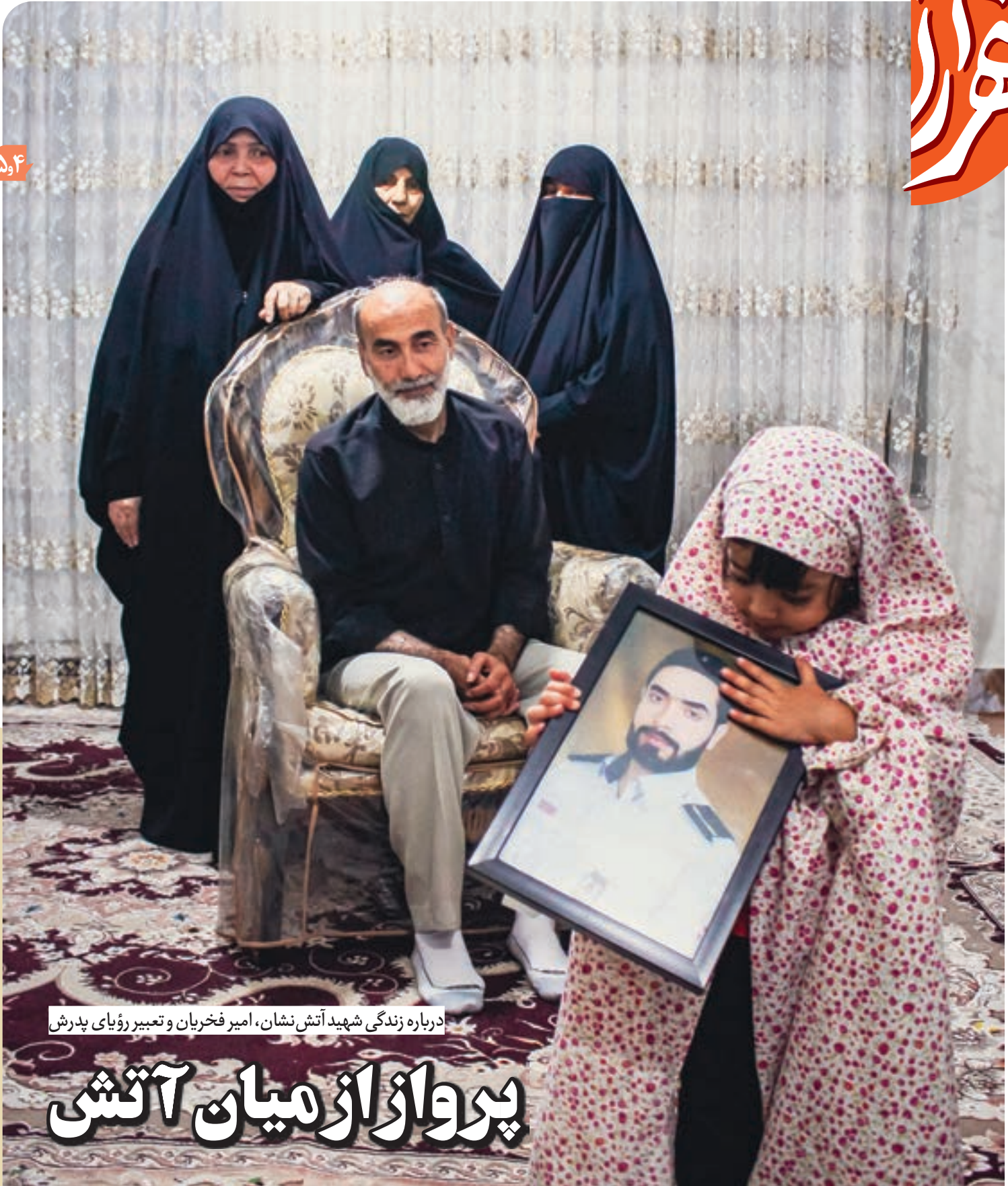


۵۴



درباره زندگی شهید آتش نشان، امیر فخریان و تعبیر رؤیای پدرش

پرواز از میان آتش

عکس: فاطمه جاهدی/شهرآرا

با خاطرات سیدموسی علوی از ۶۰ سال سکونتش در خیابان شهید مطهری شمالی سواری رایگان با گاری اسبی



۶

۳ همسایه به همسایه، دیدار چهارم، خیابان خیبره قدم برداشتن برای همسایگان نیازمند

۷ حامد افشار، نوجوان دارنده مقام کشوری از انگیزه موفقیتش می گوید تولد یک ربات، به خاطر پدر بزرگ

شما می توانید اخبار کوچه و خیابان خود را به شماره ۰۹۱۵۷۰۱۷۳۰۳ در پیام رسان ایتا بفرستید.

شما چه خبر

هدیه یک مادر داغدار

هفته گذشته، سیمین طوسی، یکی از ساکنان قدیمی محله فلسطین، در حرکتی خداپسندانه و به جای برگزاری مجلس ترحیم پسرش، با هدای ۶۵ میلیون تومان به ستاد مردمی رسیدگی به امور دیه و کمک به زندانیان نیازمند، باعث آزادی یکی از بانوان زندانی جرائم غیر عمد شد.

وی که سال گذشته فرزند خود را از دست داده بود، در سالگرد درگذشت او، این کمک نقدی را پرداخت کرد تا این بانو بتواند پس از آزادی از زندان، به زندگی خود در کنار خانواده ادامه دهد.



تقویت ارتباط بین نسلی در اردوی زیارتی، تفریحی

صدر اشنبه گذشته، بانوان محله گوهرشاد با همکاری پایگاه بسیج ام ایبه‌ها^(س)، یک اردوی زیارتی و تفریحی به آرامگاه بی بی صنوبر و میر سبحان در جاده کلات، روستای حسین آباد برگزار کردند.

این برنامه با هدف تحکیم بنیان خانواده و ارتباط بین نسلی، ویژه مادر بزرگ ها، دختران، نوه ها و نتیجه ها ترتیب داده شده بود و ۸۵ نفر از بانوان محله در آن شرکت کردند.

در این اردو، فرمانده پایگاه بسیج به سخنرانی درباره ترویج فرهنگ حجاب و لزوم افزایش جمعیت و جوانی آن پرداخت.

توانمندسازی اقتصادی بانوان

بازارچه خوداشتغالی بانوان محله سناباد، هر یکشنبه از ساعت ۱۶ تا ۲۰ در مسجد سناباد برگزار می شود.

این بازارچه که به همت پایگاه بسیج حضرت مریم^(س) سازمان دهی شده است، با هدف توانمندسازی اقتصادی بانوان و حمایت از کالای ایرانی برپا می شود.

در این رویداد هفتگی، محصولات تولیدی بانوان کارآفرین شامل پوشاک زنانه و بچگانه، شمع، زیورات تزئینی، ترشیجات، ادویه جات و سایر محصولات در غرفه های واقع در حیاط و بخش ورودی مسجد (مخصوص بانوان) عرضه می شود.



سه شنبه های متفاوت در ششصد دستگاه

پاتوق اجتماعی محله ارشاد هر هفته سه شنبه شب هادر محدوده ششصد دستگاه برگزار می شود. در این برنامه، خدمات متعددی برای اهالی محله ارائه شده است و ساکنان می توانند برحسب علاقه یا نیاز مورد نظرشان، سراغ یک یا تعدادی از فعالیت های ارائه شده بروند.

از جمله خدمات این پاتوق می توان به سلامت و پیشگیری از اعتیاد در قالب طرح شهید مهرورزی، سرگرمی و برنامه های ویژه کودکان، ارائه خدمات مشاوره و روان شناسی، معرفی پویش های اجتماعی مثل طرح مغز بادام (جوانی جمعیت) اشاره کرد.



دیدار بدون واسطه مدیران سازمان ترافیک با اعضای شوراهای اجتماعی منطقه یک طرح ها در انتظار تصویب

صفائی هفته گذشته، جلسه مشترکی با حضور اعضای شوراهای اجتماعی محلات منطقه یک و مدیران ارشد سازمان حمل و نقل و ترافیک در بوستان ترافیک (واقع در ابتدای خیابان خلیج) برگزار شد.

در این جلسه، ضمن معرفی خدمات و فعالیت های این سازمان، اعضای شورا درباره مشکلات ترافیکی محلات خود صحبت کردند و مدیران حاضر به سؤالات آنان براساس موارد تخصصی پاسخ دادند.

از جمله مشکلات مطرح شده در این جلسه، یک طرفه بودن معابر بولوار ناصر خسرو، ترافیک سنگین در معابر محله احمدآباد، مشکل ورودی پمپ بنزین سعدآباد و ترافیک خیابان ارشاد بود.

مدیران سازمان ترافیک از طرح های پیشنهادی برای رفع مشکلات منطقه و در لیست انتظار بودن این طرح ها برای تأیید نهایی خبر دادند.

ادای احترام به شهید آتش نشان

یکشنبه گذشته پس از نماز مغرب و عشا، به همت شورای اجتماعی محله فلسطین، جمعی از اعضای شورا و نمازگزاران مسجد المهدی^(ع) برای گرامیداشت یاد شهید آتش نشان، رضا فخریان به ایستگاه شماره ۳ آتش نشانی رفتند. شرکت کنندگان در این مراسم با ادای احترام به مقام والای شهید فخریان، یاد و خدمات فداکارانه او را گرامی داشتند.

تقسیم شادی با کار خیر

هفته گذشته با همکاری خیران نیک اندیش و تلاش نیروهای جهادی پایگاه بسیج ام ایبه‌ها^(س) و بانوان محله گوهرشاد، بخشی از جهیزیه نو عروس ساکن محدوده خواجه ربیع که دارای معلولیت بود، تأمین شد. این اقدام توانست بخشی از دغدغه های آغاز زندگی مشترک این زوج جوان را رفع کند.

برکت یک بازارچه برای بانوان

هشتمین بازارچه بزرگ برکت به مناسبت بازگشایی مدارس در پایگاه شهید بهشتی مسجد غدیر بابا علی محله ارشاد برگزار شد. در این بازارچه، پنجاه بانوی کارآفرین انواع محصولات تولیدی خود را عرضه کردند. حضور بانوان خلاق و ارائه کالاهای باکیفیت و قیمت مناسب توسط آن ها، فرصت خریدی مقرون به صرفه برای خانواده ها فراهم کرد.

شهر خبر

۱



همسایه به همسایه، دیدار چهارم، خیابان خیبره

قدم برداشتن برای همسایگان نیازمند

حسین برادران فراساکنان خیابان خیبره ۵ همواره در کارهای خیر و کمک به همسایه ها پیش قدم بوده اند و در سختی ها و مشکلات، هیچ گاه یکدیگر را تنها نگذاشته اند. منشأ بسیاری از این دوستی های دیرینه، مشارکت و همراهی برای انجام کارهای خیر و کمک به نیازمندان بوده است. بایسته نفر از همسایگان این معبر که همواره در انجام امور خیر پیش قدم می شوند، گفت وگومی کنیم.

● میانجیگری برای صلح و دوستی

فاطمه سلطانی با ۲۶ سال سابقه سکونت در این خیابان، از قدیمی ترین همسایه هایی است که به سراغش می رویم. او که میانجیگر صلح و آشتی بین همسایگان این خیابان و حتی محله شناخته می شود، به عنوان بزرگ تر، هرچاپا پیش گذاشته، گرهی از مشکلی باز کرده است. فاطمه خانم می گوید: سال هاست که جلسه روضه خوانی ماه های محرم و صفر در منزل ما برگزار می شود. خانم های محله در خلال این جلسات و گفت وگوهای دوستانه ای که دارند، مشکلات و گرفتاری هایشان را مطرح می کنند. من همیشه سعی کرده ام به عنوان یک واسطه، پیشگام شوم و از طریق گفت وگو با طرف هایی که اختلاف دارند، موجبات صلح و دوستی بین آن ها را فراهم کنم. خوشبختانه تاکنون واسطه آشتی و جلوگیری از طلاق چند زن و شوهر جوان محله بوده ام و از این بابت بسیار خوشحالم. او به بچه هایش نیز همیشه توصیه می کند که همواره به دنبال کار خیر و باز کردن گره از کار مردم باشند. آن هانیز همراهان خوبی هستند.



همسایه
به
همسایه

۲

● راه اندازی خیریه خانوادگی

مریم ذوقی بین همسایگان به تلاشگری و خستگی ناپذیری در راه خیر و کمک به نیازمندان معروف است. او در برپایی کلاس های آموزشی و فرهنگی برای خانم ها و دختران محله همواره پیشگام است.

مریم خانم می گوید: به عنوان یک زن، همیشه به دنبال مشارکت حداکثری خانم هادر مراسم و فعالیت های فرهنگی و مذهبی محله بوده ام و توانسته ام با کمک سایر بانوان، مرکز فرهنگی و بسیج خواهران را در دو مسجد امام علی (ع) و امام حسن عسکری (ع) راه اندازی کنم. برنامه های فرهنگی و مذهبی ویژه ای برای خانم ها با مشارکت حداکثری در حال اجراست.

او علاوه بر فعالیت های فرهنگی، دست به کار خیر نیز دارد. ذوقی از هفده سال قبل، خیریه ای خانوادگی تأسیس کرده است و سعی دارد با استفاده از ظرفیت خانواده و فرزندان، اقلام و بسته هایی را تهیه و بین نیازمندان توزیع کند. او با ذکر خاطره ای در این باره می گوید: بارها با کمک بچه ها و همسر در منزل غذا پخته ایم و به صورت خانوادگی میان نیازمندان توزیع کرده ایم. بچه ها حتی بین همکاران و دوستان خود، فرهنگ کمک به نیازمندان را ترویج و اقلامی را جمع می کنند.

● خدمت به والدین

سالمند

مریم قلاسی، دیگر همسایه نیکوکار این خیابان و از دوستان صمیمی خانم های ذوقی و سلطانی است. او که به کار خانگی در منزل مشغول است، همواره درصدی از درآمد روزانه اش را به نیازمندان اختصاص داده است. قلاسی می گوید: پول ها و اقلام جمع شده را هر ماه به خانم ذوقی تحویل می دهم؛ چون اطمینان دارم که این اقلام به دست نیازمندان واقعی می رسد. پدر و مادر مریم قلاسی که در دوران کهنوت سن هستند، مدتی است توانایی راه رفتن را از دست داده اند و او برای مراقبت و نگهداری از والدین سالمند خود، تا امروز از آن ها جدا نشده است.

خودش می گوید: خدمت به والدین، بزرگ ترین نیکی است. چه کسی بهتر از آن ها! تازمانی که زنده هستند، خودم نوکری شان را می کنم.



پیاده روی های بولوار جانباز ایمن ترشد

شهردار منطقه ۱۲ اجرای پروژه پیاده روی سازی در بولوار جانباز خبر داد. این پروژه که در محدوده خیابان های وصال و تلاش در حال انجام است، با اعتبار حدود ۲ میلیارد تومان، نود درصد پیشرفت دارد. حسین بنایی منش گفت با پایان این کار، تردد عابران پیاده ایمن تر و رفت و آمد برای همه شهروندان آسان تر خواهد شد.

شهر خبر

۲

آسفالت های تازه در محله اسماعیل آباد

عملیات روکش و لکه گیری آسفالت معابر اسماعیل آباد در حال اجراست. این پروژه در مساحتی بالغ بر ۶۵۰ متر مربع و با سرمایه گذاری ۴ میلیارد ریال اجرا شد تا کیفیت تردد و زیبایی محله را ارتقا دهد. به گفته شهردار منطقه ۲، بهبود کیفیت معابر از اصلی ترین خواسته های شهروندان و یکی از اولویت های اصلی است.

آغاز پروژه نوسازی خیابان شهید توکلی ۲۴

شهرداری منطقه ۲ مشهد، در پاسخ به درخواست های شهروندان، عملیات نوسازی و آسفالت ریزی خیابان شهید توکلی ۲۴ را آغاز کرد. محسن قره خانی، معاون فنی و اجرایی شهرداری منطقه ۲، با اعلام این خبر گفت: این پروژه در مساحتی بالغ بر ۱۲۵۰ متر مربع اجرا می شود.

صفائی به دنبال مصوبه اخیر شورای اسلامی شهر مشهد، نام بولوار سردار شهید رجبعلی محمدزاده به بولوار سردار شهید علی غیور اصلی تغییر یافت. معاون فرهنگی و اجتماعی شهرداری مشهد، در توضیح این تصمیم گفت: دو بولوار در محدوده شهرداری منطقه ۲ با اسم های مشابه شهید سردار رجبعلی محمدزاده و شهید بابار جب محمدزاده نام گذاری شده بود که این تشابه نام، مشکلات خد ماتی برای ساکنان ایجاد کرده بود.

جاوید کیانی به مشخصات این دو بولوار اشاره کرد و افزود: بولوار شهید سردار رجبعلی محمدزاده، حد فاصل شهید چراغچی ۱۳ تا میدان خیام نیشابوری (ابتدای محله اسماعیل آباد) و بولوار شهید بابار جب محمدزاده، حد فاصل بولوار شفا تا بولوار برادران شهید سلامی قرار دارد.

وی در ادامه افزود: به پیشنهاد خانواده شهید سردار محمدزاده، تصمیم بر این شد که نام این شهید از بولوار برداشته و بر مجتمع فرهنگی واقع در زائر سرائی حاشیه بزرگراه سردار سلیمانی در منطقه ۷ گذاشته شود. معاون شهرداری مشهد گفت: در حال حاضر نام «سردار شهید علی غیور اصلی» تا میدان، تا بلو نویسی شده است و نصب دیگر تابلو ها پس از اجرای طرح تفصیلی و مشخص شدن معابر در این محدوده انجام خواهد شد.



معاون فرهنگی و اجتماعی شهرداری
مشهد از تغییر نام یک بولوار خبر داد

نام شهید
«غیور اصلی»

بر تابلو ها نشست

درباره زندگی شهید آتش نشان، امیر فخریان و تعبیر رؤیای پدرش

پرواز از میان آتش



زینب فخریان، دختر ۷ ساله شهید

خواب شهادتش را دیده بودم

احمد آقا، پدر شهید رضا فخریان، سرباز کهنه کار جبهه ها و بازنشته ارتش است. دوازده سال از عمرش را در مرزها، برای محافظت از این سرزمین گذرانده است؛ هشت سال، تمام جنگ و چهار سال در وضعیت نه جنگ نه صلح، اما همیشه در حال پاسداری بوده است.

او که خود در میان خطر و دلهره زندگی کرده، حالا ز پسری می گوید که راه پدر را ادامه داده است. اما نه با سلاح، که با آب و آتش؛ «رضا متولد ۱۳۶۳ نخستین فرزندم بود. می خواست به ارتش برود، اما نه دلم راضی نبود. می دانستم اگر وارد ارتش شود، مثل خودم مجبور است دوری از خانواده را تحمل کند و در شهرهای مختلف ساکن شود. دوست داشتم پسرانم در همین شهر باشند. در نهایت، شغل آتش نشانی را انتخاب کرد و وارد این حرفه شد، از او می پرسیم آتش نشانی هم خطرات خودش را دارد. از اینکه اتفاقی برایش بیفتد، ترسی نداشتید؟

چشمانش غرق در اشک می شود و فضا میهمان سکوت سنگین او. احمد آقا بغض گلو و اشک چشمانش را با لبخندی که بر لب می نشاند، پنهان می کند. پدر، با وجود اعتماد به روحیه سخت کوش و بی باک پسرش، در هر مأموریت دلش می لرزید؛ ترسی که تنها پدران می فهمند. برای همین، همیشه برای عاقبت به خیری اش دعا می کرد.

احمد آقا به این جای صحبت که می رسد، رضایی غل و غش بود. ساده و روراست. ماه ها پیش از شهادتش، خواب دیدم که به من می گویند، پدر شهید، نمی دانم چرا، فکر می کردم شاید کوچک ترین پسر من ممکن است به شهادت برسد، اما خواب ها تکرار می شدند و من تعبیرش را نمی دانستم. تا اینکه روز جمعه، خوابم تعبیر شد.

اونگاهی به جمع خانواده می کند و سپس چشمانش بر قلاب عکس رضای افتد. نمی دانم زیر لب چه می گوید؛ فقط اشک های حلقه زده در چشمانش را می بینم که با نفیسی عمیق، صدایش را صاف می کند و ادامه می دهد: آن روز جمعه، قرار بود مثل همیشه جمع خانوادگی برقرار باشد. به رضا گفتم: تو هم بیا. گفت: شیفت هستم. به عروسم گفتم: رضا که نیست؛ حداقل شما بیایید. همه دور هم جمع بودیم. سفره که پهن شد، داماد و پسر من ناگهان از خانه بیرون زدند. با خودم گفتم حتما برنامه یاکاری دارند. وقتی برگشتند، هیچ خنده ای روی لب هایشان نبود. فهمیدم اتفاقی افتاده است. دامادم گفت: رضا دار چهار حادثه شده؛ بیایید برویم بیمارستان. پرسیدم: رضا چه شده؟ حادثه ای پیش آمده؟ در همان حال، لرزش لب های پسر مرا دیدم و ماجرا را فهمیدم.

سکوت سنگینی بر فضا حاکم می شود. دوباره احمد آقا است و اشک های حلقه زده در چشمانش. رضا پاره تن او بود و رفاقت این دو، تحمل این فراق را برای پدر سخت تر کرده است.

دوباره به ما لبخندی می زند و می گوید: یاد می آید که نمی توانستم حرف بزنم. بالاخره چهار بار نام امام حسین (ع) را فریاد زدم و آرام گرفتم. هر وقت قلبم از رفتن رضادرمی گیرد، این حدیث امام رضا (ع) را با خودم زمزمه می کنم: «هرگاه خواستید گریه کنید، بر جدم حسین (ع) بگریید.»

کسی که خوب زندگی کند، به پایان خوبی می رسد. پایان زندگی رضا، شهادت بود. احمد آقا این جمله را می گوید و بار دیگر ما را میهمان سکوت پرا حساس خود می کند.

عکس مراسم شهادتش را گرفته بود

در سکوت خانه فخریان، این بار نوبت همسر شهید است که حرف بزند. صدایش آرام، اما آکنده از صلابت است و در هر کلمه اش دنیایی از ایثار و عشق نهفته. او از روزهایی می گوید که رضا هنوز آتش نشان نبود و زمانی که این راه را انتخاب کرد؛ از همان روز که نگرانی، میهمان همیشگی دلش شد. بالین که چندان میلی به گفت و گو ندارد، به رسم میهمان نوازی در کنارمان می نشیند و این چنین از گذشته برایمان روایت می کند: هر بار که رضا به مأموریت می رفت، با خواندن آیت الکرسی و دعا، او را بدرقه می کردم. همیشه ترس داشتم؛ همیشه دغدغه، چند بار در مأموریت ها سوخته بود و ما خوب می دانستیم کارش چقدر پرخطر است. حتی عکسش را گرفته بود و به شوخی می گفت: اگر شهید شدم، این را برایم بگذارید! همیشه این را به من می گفت که «سالم می روم، اما معلوم نیست سالم برگردم». این جملات بارها تکرار شده بود. اما فکرش را هم نمی کردم که برود و دیگر برنگردد.

او ادامه می دهد: روز حادثه، وقتی چهره برادر شوهرم را دیدم، پرسیدم چه شده. گفت: برای دوستم اتفاقی افتاده. اما قلبم می دانست که این دوست، کسی نیست جز رضا. بی وقفه به اوزنگ می زدم، اما جوابی نبود. دوباره و دوباره... اما تمام تماس هایم بی پاسخ می ماند.

همسر شهید رضا فخریان با صبر و ممانعتی ستودنی سخن می گوید. او دوست دارد فرزندانانش بدانند پدرشان قهرمانی بود که جانش را برای نجات دیگران کف دستش گذاشت و رفت.

اما سخت ترین بخش ماجرا، چگونه خبر دادن این اتفاق به کودکان او بود. او در این باره می گوید: دختر بزرگم، زینب، که هفت سال دارد، در هیئت ها بزرگ شده و با مفهوم ایثار و شهادت خو گرفته است. وقتی به او گفتم بابا رضا شهید شده، اول قبول نمی کرد. با تعجب می گفت: «من به بابا زنگ زدم، با من حرف زد! چرا الکی می گویند؟ در نهایت آن قدر با او صحبت کردم که کم کم توانست ماجرا را بپذیرد. هر چند هنوز هم گاهی انکار می کند و چشم به راه برگشت پدرش است. و در پایان، سخن از رقیه، دختر کوچک خانواده است که به اقتضای سنش هنوز عمق این فقدان بزرگ را درک نکرده است.





فقط چهره رضا برایم مانده است

مادر شهید، طایفه طاهری، گوشه‌ای نشست و چشمانش به نقطه نامعلومی خیره شده است. وقتی از او می‌خواهیم از رضا بگوییم، آهسته پاسخ می‌دهد: چه بگویم؟ همه چیز از یادم رفته. تنها چیزی که مانده، تصویر رضاست که پیوسته در برابرم است. مدام او را می‌بینم؛ انگار نه انگار که این چهل و یک سال را با او زندگی کرده‌ام. چیزی به خاطر نمی‌آورم... فقط چهره‌اش مانده.

سپس ادامه می‌دهد: باورم نمی‌شد. اول فکر کردم مجروح شده است، نمی‌خواهم باور کنم. می‌دانم شهادت خوب است؛ خدا را شکر که عاقبت به خیر شد. شهادت چیز کمی نیست. اما برای یک مادر، پذیرفتن آن سخت است. مادر می‌ماند و دل‌تنگی‌هایش. نمی‌خواهم فکر کنم که دیگر رضا را نمی‌بینم.

اواز آگاهی همیشگی‌اش از خطرات شغل پسرش می‌گوید: می‌دانستم کارش پرخطر است؛ برای همین همیشه دعایش می‌کردم.

صحبت به دیگر فرزندان‌ش می‌کشد و فلسفه‌ای عمیق از پذیرش تقدیر، مادر شهید می‌گوید: سه پسر و یک دختر دارم. قبل از شهادت رضا، پسر دوم هم پیگیر بود که وارد آتش نشانی شود. حالا بعضی‌ها می‌پرسند چرا اجازه می‌دهی؟ اما من با خودم فکر می‌کنم مرگ همیشه هست. شهادت، مرگ را جلونمی‌اندازد. اگر قسمت باشد، هر جاکه باشی، به سرت می‌آید. خداوند هر چه صلاح بداند، همان می‌شود. اگر بترسم که در این شغل برایش حادثه‌ای پیش می‌آید، شاید در خیابان تصادف کند یا سگته؛ کیست که جلومرگ را بگیرد؟ فقط امیدوارم مرگ هرکسی با عزت باشد.

سعی می‌کند خاطراتی را به یاد آورد. رو به احمد آقا می‌کند که اگر قسمتی را فراموش کرد، کمکش کند. می‌گوید: رضا بسیار مظلوم و آرام بود. البته شیطنت‌های پسرانه خودش را داشت. اما در دل، مهربانی بی‌پایان داشت. همیشه با لبخند به دیگران کمک می‌کرد. حالا یادش برایم مثل چراغی روشن در قلبم است که هرگز خاموش نمی‌شود. در سکوت سنگین اتاق، گویی حضور رضا حس می‌شود؛ شهیدی که در قلب مادر برای همیشه زنده و جاودانه است.

تکیه گاهم بود

تنهاد ختر خانواده، یک سال از رضا کوچک تر است. از کودکی تا امروز، این دو پشت سر هم و همراه هم بوده‌اند؛ همبازی‌هایی که تمام دنیای کودکی‌شان را کنار یکدیگر ساختند. خواهر شهید می‌گوید: همیشه می‌دانستم که می‌توانم روی او حساب کنم؛ او برای همه ما، پشتیبان و تکیه‌گاهی استوار بود. برادرزاده‌هایم بود. هیچ وقت دوست نداشت برای کسی زحمتی ایجاد شود. سپس به شرح آن روز سرنوشت‌ساز می‌پردازد: آن روز، همه در خانه پدرم دور

هم جمع بودیم. در آرامش و بی‌خیالی کامل، گمان هیچ اتفاقی را نداشتیم. اما ناگهان، خبر آمد. بی‌هیچ مقدمه‌ای گفتند رضا شهید شده است. حتی پیش از آن، خبر در شبکه‌های مجازی پخش شده بود. اما دورهمی گرم ما دوری از موبایل‌هایمان باعث شد که تا آن لحظه، از رفتن رضای خبر بمانیم. وقتی شنیدیم، انگار جهان برای من چند لحظه از حرکت ایستاد. او بالحنی آکنده از حسرت و عشق ادامه می‌دهد: رضا همیشه مراقب بود که آرامش و خوشی ما برهم نخورد. به نظرم آن روز هم، از همان دنیای دیگر، نمی‌خواست دورهمی ما را برهم بزند... اما پذیرفتن این واقعیت برایمان سخت است. خیلی سخت.

انگار ایستگاه سردویخ زده است

تنها سه روز از شهادت شهید رضا فخریان می‌گذرد، به ایستگاه ۱۸ آتش‌نشانی رفتیم تا با دوستانش صحبت کنیم. فضای ایستگاه غرق در سکوت و اندوه است. بنرهای تسلیت با تصویر آرام و متبسم شهید، بر دیوارهای محوطه و ساختمان نصب شده است. روی میزی در حیاط، تعدادی از وسایل شخصی رضا را به

یادگار از او چیده‌اند؛ گواهی بر حضوری که اکنون غایب است. در میان جمع، مرتضی مسلم‌زاده، رفیق و همکار قدیمی شهید، بیش از همه متأثر است. آن چنان بغض‌گلویش را گرفته که به سختی می‌تواند سخن بگوید. او که خود سال ۱۳۸۶ وارد خدمت شده، از سال ۱۳۹۰ هم دوره‌ای رضا فخریان بوده است.

برای آقامرتضی، این روزها تلخ‌ترین روز خدمت است. او حضور رضا را هنوز در ایستگاه احساس می‌کند و می‌گوید:

رضا سخت‌کوش، دل‌رحم و مأخوذ به حیا بود. غلوم نمی‌کنم و همه همکاران همین را تأیید می‌کنند. زمانی که در ایستگاه ۶ بولوار شهید مفتاح خدمت می‌کردیم، اصلاً به شیفت‌های پیاپی اعتراضی نمی‌کرد و به جای دیگران هم شیفت می‌داد. آقامرتضی با حسرت به قاب عکس رضا نگاه می‌کند و ادامه می‌دهد: با بودن او، اینجا گرمای خاصی داشت. حالا انگار ایستگاه سردویخ زده است.

آرام، متین و کاری بود

مسعود عابدی ابتدای خیابان ابوطالب ۱۷ مغازه فروش لوازم یدکی موتور دارد و خودش همسایه طبقه پایین خانه شهید رضا فخریان است. او شهید را این‌طور معرفی می‌کند و می‌گوید: مرد بسیار آرامی بود. هر چه از آرامش او بگویم کم است. وقتی خبر شهادتش را در فضای مجازی دیدم، باورم نمی‌شد که این همان آقارضای خودمان باشد. شب قبلش او را دیده بودم. هر دو نفرمان ماشین‌هایمان را داخل پارکینگ گذاشتیم و همان جا با هم سلام و احوال‌پرسی کردیم. با شنیدن خبر شهادتش، حالم بد شد و خیلی ناراحت شدم. او می‌دانسته که آقارضا آتش‌نشان است و به خاطر شیفت‌هایی که دارد، کمتر در محله رفت‌وآمد داشته است. آقا مسعود می‌گوید: شهید به خاطر شغلش بیشتر شیفت بود و همسایه‌ها کمتر او را می‌شناختند. بعد از شهادتش، عکسش را به همسایه‌ها سر کوبه نشان دادم؛ ولی چون او را ندیده بود، نمی‌شناختند.



با خاطرات سید موسی علوی از ۶۰ سال سکونتش در خیابان شهید مطهری شمالی

سواری رایگان با گاری اسبی

محله گردی

مسجد موسی بن جعفر (ع) در خیابان مطهری شمالی ۱۴ (بین طاهری ۵ و ۶)، قدیمی ترین مسجد این خیابان است. در اوقاتی که فرصت رفتن به مسجد را دارم، با هم نسلانم جمع می شویم و خاطرات عزاداری ها و شیطنت های دوران گذشته در این مسجد را مرور می کنیم.



ایستگاه اول

حسین برادران فرا خیابان شهید مطهری شمالی که زمانی به نام خیابان شاه رخ شمالی معروف بود، در سال های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ از سوی شهردار وقت مشهد، محمد بنی اعتماد، در محدوده شهری قرار گرفت و آسفالت شد. پس از آن، این خیابان مدتی «اعتمادی» نام گذاری شد و از همان زمان تا کنون، توسعه ای پنجاه ساله را پشت سر گذاشته است. سید موسی علوی که سال ۱۳۴۰ در همین خیابان به دنیا آمده و از ساکنان قدیمی آن است، ما را به چشم انداز سال های دور این خیابان می برد و از خاطراتش در این معبر می گوید.

در ابتدای خیابان شهید مطهری شمالی ۱۴ و در مکانی که امروز مغازه مصالح فروشی عباس صفری قرار دارد، در گذشته کاروان سربازی قرار داشت. این کاروان سر محل استقرار گاری های اسبی و چهارپایان بود. مابچه هاگاهی به پشت گاری ها می چسبیدیم تا از آن ها سواری رایگان بگیریم.

ایستگاه دوم



ایستگاه چهارم

نام پیشین خیابان شهید مطهری شمالی ۱۴، خیابان «باروت کوب ها» بود. دلیل این نام گذاری، سکونت چند خانواده در کوچه های اطراف بود که به حرفه باروت کوبی و تهیه وسایل آتش بازی اشتغال داشتند. ما دوست داشتیم از کار آنان سر در بیاوریم، اما جرئت رفتن به آنجا را نداشتیم؛ چون شنیده بودیم که انفجار باروت می تواند کشنده باشد.



ایستگاه سوم

ایستگاه پنجم

بعد از تعطیلی کارخانه برق در خیابان شهید مطهری شمالی ۷، جای آن را کارخانه یخ سازی گرفت. مابچه ها هر وقت برای خرید یخ مصرفی خانه می رفتیم، برای اینکه یخ در گرمای تابستان آب نشود، با سرعت و دوان دوان خودمان را به خانه می رساندیم.



ایستگاه ششم



محدوده خیابان مطهری ۳۶ به بعد، پوشیده از باغ های انگور و میوه بود. برای مثال، در محل هنرستان دخترانه مطهری امروزی، باغ انگور بزرگی قرار داشت. نخستین ساکنان این خیابان، تعدادی خانواده اصفهانی بودند؛ به همین دلیل، مطهری شمالی ۳۶ در گذشته به «کوی اصفهانی ها» معروف بود.

من دوران ابتدایی ام را در دبستان «رهنما» که امروزه با نام مدرسه شهید محسن کاشانی معروف است، درس خواندم. آن زمان به تازگی طرحی به نام «تغذیه دانش آموزان» در مدارس اجرایی شد. خیلی از بچه ها برای اولین بار میوه موز را می چشیدند و چون نمی دانستند آن را چگونه بخورند، موزها را با پوست، می خوردند.



عکس: حسین برادران فر/شهرآرا



خاطره محسن مُربّایان، دانش‌آموز قدیمی محله کاشانی، از دوران تحصیلش

شیرینی جایزه زیر دندانم ماند

۲

صندوق
خاطرات

● روزی ۱۰ ساعت در مدرسه بودیم

پنجاه سال قبل، درس خواندن کاری تمام وقت بود و تمام روز یک دانش‌آموز را می‌گرفت و مثل امروز نبود که شیفی باشد. به همین دلیل، دانش‌آموزان ناهار را در مدرسه می‌خوردند. این دانش‌آموز قدیمی می‌گوید: از ساعت ۷ صبح تا ۵ بعد از ظهر در مدرسه بودیم و درس می‌خواندیم. از ساعت ۱۲ تا ۱، به مدت یک ساعت، وقت استراحت و خوردن ناهار بود. او ادامه می‌دهد: دانش‌آموزانی که خانه‌شان نزدیک به مدرسه بود، به خانه می‌رفتند و بعد از خوردن غذا، دوباره به مدرسه می‌آمدند. بعضی از دانش‌آموزان با خود غذای آوردند؛ آن‌هایی هم که پولدار بودند،

حسین برادران فرا محسن مُربّایان شصت ساله، کارمند بازنشسته شرکت گاز و ساکن محله کاشانی است. در دوران تحصیل، دانش‌آموز درس خوانی بوده و تحصیلات خود را تا مقطع لیسانس ادامه داده است. به گذشته که برمی‌گردد، خاطرات دوران دبستان لبخند بر لبش می‌نشانند. زمانی که درس خواندن برای او و همسالانش، توأم با شیطنت‌ها و شیرینی‌های دوران کودکی بود. خاطره تنقلات مدرسه، یکی از خاطرات پررنگ اوست.

● بهداشت، اولویت داشت

او که در خانواده‌ای مذهبی متولد شده بود، به دلیل رویکرد غیرمذهبی مدارس دولتی، در مدرسه ملی رضوی که شبیه مدارس غیرانتفاعی امروز بود، تحصیل کرد؛ مدرسه‌ای که بر اساس مبانی اسلامی و دینی اداره می‌شد و در چهارراه خواجه ربیع واقع بود. مُربّایان با اشاره به اهمیت بهداشت در مدارس می‌گوید: به خاطر شرایط بهداشتی ضعیف آن زمان، تمیزی شاگردان مدرسه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. ناظم مدرسه هر روز صبح، ناخن و موی بچه‌ها را نگاه می‌کرد. همه شاگردان لباس فرم داشتند. روی لباس‌ها یقه‌های سفیدی قرار داشت. هر زمان این یقه‌ها کثیف می‌شد، مادرها آن‌ها را باز می‌کردند و می‌شستند و دوباره روی لباس وصل می‌کردند. با این روش، نیاز نبود هر هفته لباس فرم را بشویند و ماهی یک بار این کار را انجام می‌دادند.

غذایی را که در مدرسه پخته می‌شد، می‌خریدند و می‌خوردند. به گفته آقا محسن، مدرسه‌شان سالن و میز غذاخوری بزرگی داشت که همه دانش‌آموزان کنار هم می‌نشستند و غذای خود را می‌خوردند. سر میز، همه غذای خود را به هم تعارف می‌کردند. همین کار، جوی از صمیمیت و دوستی را بین بچه‌ها به وجود آورده بود.

● شیرینی قطاب زیر دندانم ماند

در مدرسه رضوی، یک مغازه کوچک برای فروش تنقلات به دانش‌آموزان وجود داشت. فروشنده آن، فراش مدرسه یا به زبان امروزی‌ها، بابای مدرسه بود. یکی از تنقلات پرطرفدار این مغازه، شیرینی قطاب بود که در کارتن‌های بزرگ صدتایی قرار داشت. مُربّایان می‌گوید: هر کدام از این شیرینی‌ها یک قران بود. داخل هر کارتن صدتایی، یک قطاب جایزه دار بود که داخلش یک سکه یک ریالی قرار داشت.

آقا محسن ادامه می‌دهد: یک روز که در حال خوردن قطاب بودم، سفتی فلزی را زیر دندانم احساس کردم. دیدم داخل شیرینی یک سکه یک ریالی است. این صحنه آن قدر برایم جذاب بود که سکه را به همه بچه‌ها نشان دادم و گفتم: جایزه! جایزه! بالاخره این جایزه نصیبم شد. بعد از پنجاه سال، خاطره آن سکه یک ریالی را فراموش نکرده‌ام.



شده به فکر ساخت رباتی برای ترمیم زخم و حذف علف‌های هرز بیفتیم.

● چه مقام‌هایی کسب کردی؟

در بخش لیزر مقام اول و در بخش پلاسما مقام سوم را کسب کردیم. مسابقه نهایی با حضور بیست شرکت‌کننده در تهران برگزار شد و جوایزمان را از رئیس سازمان انرژی اتمی ایران، آقای محمد اسلامی، دریافت کردیم.

● چطور به مرحله نهایی راه پیدا کردید؟

ابتدا دانش‌آموزان مدرسه رقابت کردیم و دکتر خداشناس ایده‌های برتر را به مسابقه معرفی کردند. سپس در مرحله کشوری، دبیرخانه مسابقه، ایده‌ها را بر اساس کارایی بررسی و حذف می‌کرد تا در نهایت بیست طرح برای داوری نهایی از بین ۲ هزار ایده انتخاب شد.

● قبلاً در این حوزه‌ها فعالیت داشته‌ای؟

در رزمه‌ام کار با انواع میکروکنترل‌ها، برنامه‌نویسی و پژوهش در حوزه پلاسما وجود دارد. سال گذشته دکتر مازندرانی و دکتر مشایخی در مدرسه سخنرانی کردند و با فعالیت‌های پژوهشی در پلاسما و لیزر آشنا شدیم. این ایده‌ها طی دو هفته پردازش و نمونه اولیه ساخته و تکمیل شد.

● چقدر برای ساخت ربات‌ها زمان گذاشتید؟

تقریباً یک ماه. هر روز از ۸ صبح تا ۱۰ شب به پژوهش و ساخت ربات‌ها مشغول بودیم.

● برنامه‌ات برای آینده چیست؟

به مهندسی مکانیک و فیزیک هسته‌ای علاقه دارم و قصد دارم یکی از این دوره‌ها را در دانشگاه ادامه دهم.

حامد افشار، نوجوان دارنده مقام کشوری، از انگیزه موفقیتش می‌گوید

تولد یک ربات به خاطر پدر بزرگ

امید محله

● چطور متوجه مسابقه کارسوق فناوری

هسته‌ای شدی؟

دکتر جواد خداشناس، مسئول پژوهش مدرسه، این مسابقه را به ما معرفی کردند و از ما خواستند با ارائه ایده‌های جدید در آن شرکت کنیم.

● چه ایده‌ای برای این مسابقه داشتید؟

با دوستم پیرام خراسانی در این کارسوق شرکت کردیم. یکی از ایده‌هایمان در حوزه پلاسما برای ساخت ربات ترمیم زخم و دیگری در حوزه لیزر برای ساخت ربات حذف علف‌های هرز بود.

● چرا به حوزه پلاسما علاقه‌مند شدی؟

پدر بزرگم زمین کشاورزی دارد و پاهایش به خاطر دیابت زخمی شده است. این باعث

صدرا حامد افشار دانش‌آموز سال یازدهم رشته ریاضی و فیزیک محله فلسطین، سال گذشته در «مسابقات کارسوق ملی فناوری هسته‌ای» همراه هم تیمی‌اش توانست مدال طلا و برنز کشوری را کسب کند. مدال طلا برای ساخت ربات حذف علف‌های هرز در حوزه لیزر و مدال برنز برای ساخت ربات ترمیم زخم در حوزه پلاسما بود. حامد پیش‌تر و سال نهم در مسابقات خوارزمی با ساخت دستگاه تصفیه کننده هوا با کمک گیاهان، به خصوص خزه و جلبک، رتبه دوم را به دست آورده بود.

● چرا به ربات‌ها علاقه‌مند شدی؟

از کودکی علاقه زیادی به باز کردن وسایل برقی و اسباب بازی‌هایم داشتم. بارها آن‌ها را باز و بسته می‌کردم تا بفهمم چطور کار می‌کنند. این علاقه در کلاس ششم شدت گرفت و توانستم از طریق فضای مجازی برنامه نویسی، میکروکنترل و تفکر الگوریتمی را یاد بگیرم.

● بعد از آن چه شد؟

کارم را با شرکت‌های دانش‌بنیان ادامه دادم و مدرک کارآموز حرفه‌ای گرفتم. سپس در آزمون ورودی مدرسه انرژی اتمی ثبت نام کردم، حد نصاب نمره را کسب کردم و حالا دانش‌آموز سال یازدهم این مدرسه در رشته ریاضی و فیزیک هستم.



زرکش، مشهدقلی، نوده، حجت، نوید، فدک، کوی امیرالمؤمنین (ع)، هدایت، اینارگران، قدس، ابوطالب، هنرور، سمزقند، آیت... عبادی، شهیدفرامرز عباسی، بهاران، خین عرب، اسماعیل آباد، کارخانه‌قند، عبدالمطلب، شفا، شهیدمطهری، عامل، حسین‌یاشی، کاشانی

محلات منطقه‌ها

احمدآباد، راهنمایی، فلسطین، سجاد، آبکوه، ارشاد، صاحب‌الزمان (عج)، سعدآباد، شهیدکلاهدوز، گوهرشاد، کوی دکتر

محله کلاهدوز

احمد ابراهيم زاده نماینده ساکنان	مریم سپهری نایب رئیس شورا	محمود گنجی رئیس شورا	
سمانه سعیدی فر نماینده ساکنان	سجاد علی پور نماینده جوانان	امیرحسین اخوان مهدوی نماینده جوانان	احمد رمضان نماینده ایثارگران
غزال اسکندر زاده نماینده ساکنان	عبدالرزاق نظری نسب نماینده کسبه	سیده عصمت میر اسماعیلی نماینده توان یابان	سید علیرضا عصمتی نماینده ساکنان
محمدرضا غلامی نماینده ساکنان	محمد حسین مکرم سائل نماینده دادگستری	محمد تاتار نماینده ساکنان	فهیمه نصری نماینده پایگاه های بسیج



معرفی اعضای شورای اجتماعی محلات

محله کلاهدوز، محله فلسطین، محله صاحب‌الزمان (عج)

محله فلسطین

محمد مهدی مهدیزاده رئیس شورا	حبیب براتی گل‌خندان نایب رئیس
امید فولادی نماینده پایگاه‌های بسیج	حامد بهبودی عطائی نماینده جوانان
حسین براتی تیموری نماینده کسبه	رضا صدر نماینده ساکنان
شریفه خاوری نماینده ساکنان	محبوبه داعی نماینده هویت محله
مریم ریگی نماینده بانوان	وحیده رحمانی خراسانی نماینده بانوان

محله صاحب‌الزمان (عج)

امیرمحمد دلیردزق نایب رئیس	محمد رضانداف شرقی رئیس شورا
سیدروح... نوری نماینده توان‌یابان	زهرازمیریان مقدم نماینده ساکنان
طیبه خاکی نماینده بانوان	سیدمجید موسوی نژاد نماینده پایگاه‌های بسیج
محمد صفارکهنه‌قوچان نماینده جوانان	محسن واقعی نماینده ساکنان